

بسم الله الرحمن الرحيم

وظائف حکومت در امر تربیت

در باب تربیت، بعد از بررسی نهاد خانواده و وظایف آن، مبحثی که آغاز شد، مبحث حکومت و وظایف و اختیارات تربیتی آن می‌باشد. در آغاز مقدماتی را ذکر کردیم و اکنون وارد بحث می‌شویم:

ساحات تربیت

در مباحث گذشته بیش از ده قاعده و عنوان عامی که می‌توان از آن‌ها، مسائل تربیتی - فقهی را در حکومت و در باب آموزش استفاده کرد بیان کردیم؛ که آن را به آن صورت دیگر تکرار نمی‌کنیم بلکه محور را ساحات‌های تربیت قرار می‌دهیم.

یک. تربیت دینی

تربیت دینی به معنای خاص اولین ساحات تربیتی است که در آن از وظایف حکومت بحث می‌شود؛ که مراد از «تربیت دینی به معنای خاص»؛ تربیت اعتقادی و اخلاقی و حکمی می‌باشد؛ یعنی آنچه که مربوط به مسائل دینی به معنای خاص است و نه مباحثی مثل سلامت جسمانی یا بحث‌هایی از این قبیل. بیشتر تربیت در حقیقت در محدوده اعتقادات و احکام و امثال این‌ها است.

وظایف حکومت در تربیت دینی

آیا حکومت و حاکمیت در این محدوده و قلمرو و در چارچوب تربیت دینی به معنای خاص، وظایفی بر دوش دارد یا ندارد؟ و اگر دارد - قطعاً نیز دارد - در چه محدوده‌ای و با چه ویژگی‌هایی و مشخصاتی است؟

بیان ادله

ادله‌ای که می‌توان به صورت عام یا خاص اینجا ذکر کرد پانزده الی بیست دلیل است که به ترتیب ذکر خواهیم کرد. البته ممکن است تنظیم این ادله بعد از پایان بحث به صورت منطقی‌تری انجام شود و لذا در ابتدا ترتیب منطقی و دقیقی ادعا نمی‌شود و به صورت جداگانه ادله‌ای که می‌توانند وظیفه‌ای برای حکومت در این محدوده روشن کنند را شمارش و بحث می‌کنیم:

یک. آیات و روایات مربوط به وظایف انبیاء

اولین دلیل در این باب، آیات و روایاتی است که مربوط به وظایف انبیاء به طور کلی یا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به طور خاص می‌باشند.

وقتی که به قرآن کریم و روایات مراجعه کنید به خوبی ملاحظه می‌کنید که خداوند انبیاء را به طور عام و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله را به طور خاص، به تکالیفی در تربیت، هدایت و راهنمایی دیگران در مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی و ... مأمور فرموده است. انبیاء وظایفی بر دوش گرفته‌اند و خداوند وظایفی در حوزه تربیت دینی جامعه بر دوش انبیاء و پیامبران الهی گذاشته است. شکی در این مطلب وجود ندارد و آیات و روایات زیادی در این زمینه وجود دارد که دیگر نیازی نیست به طور خاص و مستقل چیزی را از این‌ها را مطرح کنیم ولی از باب نمونه به بعضی اشاره می‌کنیم.

از این جمله می‌توان به آیه شریفه «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» آل عمران ۱۶۴ اشاره کرد. این آیه چهار بار در قرآن کریم آمده است. البته از نظر تقدیم و تأخیر و ضمیر خطاب و غیاب و این‌ها کمی تفاوت دارد ولی این مضمون در چهار جای قرآن آمده است. دوبار در سوره بقره است یک بار دعای حضرت ابراهیم است؛ «رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» بقره ۱۲۹ در این آیه حضرت ابراهیم دعا می‌کند که از سلاله من کسی پیدا شود و در میان مردم مکه کسی را برانگیزد که آنها را هدایت و تزکیه کند و آیات را بر آن‌ها بخواند.

و نیز در سوره بقره آیه «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمُ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» بقره ۱۵۱ اشاره به این دارد که خدا اینکار را کرده است و در واقع استجابت دعای حضرت ابراهیم بیان می‌کند. در روایتی دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند انا دعوة ابراهیم، من نتیجه دعای حضرت ابراهیم هستم و در فاصله چند قرن دعا باقی ماند تا مستجاب شد. چند قرن قبل وقتی حضرت ابراهیم علیه و آله نبینا و آله السلام به مکه هجرت کرد و خانه کعبه را بنا کرد و این‌ها در سوره بقره و همین‌طور در یک سوره دیگری دعاهای حضرت ابراهیم را آورده است در سوره دیگر نیز خداوند دعای حضرت ابراهیم را نقل کرده است ولی این دعای حضرت ابراهیم در سوره بقره است و این دعا را فرمودند «رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» بقره ۱۲۹، این رفت در لوح محفوظ الهی و بعد از چند قرن، هفت قرن که مربوط به دوره عیسی وجود دارد و حداقل هزار سال شده بالای هزار سال این دعا ماند تا مستجاب شد. این از آن نکات جالب در دعا است یکبار دیگر نیز عرض کردم که دعا کردن می‌تواند اثر داشته باشد و گاهی اثر هزار ساله دارد.

این دو آیه در سوره بقره است یک آیه نیز در سوره آل عمران است و یک آیه دیگر نیز در سوره جمعه است. این مضمون در یک جا به صورت امر است و در آیه دیگر به شکل درخواست و دعا است. در آیه دیگر خداوند می‌فرماید ما این کار را انجام دادیم «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» آل عمران ۱۶۴.

آنچه در این آیات مطرح است همان تربیت دینی است، تربیت اعتقادی و دینی است و در آیه «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» معنای خاص تعلیم کتاب و حکمت، نوعی تعلیم با رویکرد تربیتی است و عبارت «يُزَكِّيهِمْ وَ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» نیز بیان کننده فعالیت تربیتی است که انبیاء برای هدایت دیگران انجام می‌دهند.

آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد مانند «وَذَكَّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» و یا «وَذَكَّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» که در این آیات پیامبر امر به تذکر دادن می‌شود. مقصود از «ذَكَّرْهُمْ» یعنی مردم را متوجه خدا کن. بعبارت دیگر مردم تربیت اعتقادات و تربیت دینی شوند.

این وظایف در قالب تعبیری مثل «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، يُزَكِّيهِمْ، يُعَلِّمُهُمْ، ذَكَّرْهُمْ وَ ذَكَّرْ» تبیین یا هدای مطرح شده است. البته اولین و بیش‌ترین کاربرد هدایت در قرآن برای خداوند است و بعد در مورد قرآن است و چند مورد نیز راجع به پیغمبر می‌باشد و مستقیم به ایشان نسبت داده شده است. در چند جای قرآن همین هدایت به خود پیامبر صلی الله علیه وآله و انبیاء نسبت داده شده از جمله آن «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» در این آیه هدایت به پیغمبر نسبت داده شده است. یا در آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ»

دلالت آیات و روایات مربوط به وظایف انبیاء

حال باید بررسی شود که این آیات بر چه چیزی دلالت دارند و می‌توان از آن‌ها در اثبات وظایف تربیتی حکومت استفاده کرد یا نه؟ در این قسمت چند نکته را باید عرض کنیم تا ابعاد بحث روشن شود.

مجموعه‌ی آیات و ادله‌ای که در قرآن کریم و نیز در روایات ابواب حجت کتب روایی مانند اصول کافی و ... آمده‌اند وقتی اشاره به انبیاء و وظایف ایشان دارد مطالبی را بیان می‌کند و بحث این است که آیا این آیات و روایات مفید وظایفی برای پیامبر صلی الله علیه وآله می‌باشند؟

الف. دلالت ادله بر وظایف الزامی و غیرالزامی انبیاء

به نظر می‌آید این آیات و روایات فی الجمله در حال بیان وظایف پیامبران می‌باشند؛ و وظایف الزامی آن‌ها را بیان می‌کنند. بر اساس این آیات خدا وظایفی الزامی بر دوش پیامبران گذاشته است. ولیکن بیشتر این موارد در قالب جمله‌های خبریه یا توصیفی

آمده ولی شکی در این نیست که بیان کننده وظایف انبیاء است و بخشی از آن نیز شامل وظایف الزامی آنهاست. البته شاید در تمام دامنه وسیع این وظایف الزامی نباشند ولی قدر متیقن شک نیست که بخشی از این وظایف، وظایف الزامی هستند. قدر متیقن این وظایف الزامی، در اعتقادات، احکام و مسائلی مورد ابتلای شخص است. همانطور که گفتیم این قدر متیقن وجوب در این تکالیف است. تربیت و ارشاد و راهنمایی در محدوده ای که لازم است شخص به آن برسد و تربیت شود و مورد نیاز او است، این قطعاً جزو وظایف الزامی انبیاء است. البته یک دامنه ترجیحی نیز دارد که آن نیز در جای خود بررسی خواهیم کرد.

ب. حیثیت و وظیفه مندی انبیاء

نکته دوم این است که آیا این وظایف انبیاء بما نیز انبیاء بر عهده آنها نهاده شده است یا اینکه از حیث امامتشان این وظایف بر عهده ایشان گذارده شده است؟ و یا بخاطر رهبری و نفوذ کلام و امامت انبیاء می باشد؟ این سوال مهمی است که به بحث مرتبط می شود. همانطور که میدانیم برخی از انبیاء الهی دارای مقام نبوت بودند و بعضی علاوه بر آن دارای مقام رسالت هستند و بعضی علاوه بر اینها دارای مقام امامت و رهبری نیز هستند. آنچه از مجموعه روایات استفاده می شود، این است که حداقل در اینجا سه یا خواهیم جامع تر بگوییم چهار مقام برای انبیاء متصور است؛

مقامات و حیثیات مختلف انبیاء

یک. مقام نبوت؛ مقامی است که شخص متصل به عالم دیگری می شود و برای او دریچه هایی از عالم غیب به صورت وحی باز می شود و از عالم دیگر تلقی تکالیف و احکام و حقایق دینی می کند و نیز اینکه آنچه برای هدایت مؤثر است در دست او قرار می گیرد.

دو. مقام رسالت؛ معنای رسالت این است که حالا خود نبی فهمید و عمل می کند و به افراد دیگر نیز منتقل می کند؛ و در واقع رسالت این است که شخص ماموریت پیدا می کند تا این آموزه ها و احکام را منتقل کند و دیگران را به آن فرا بخواند. البته مقام رسالت، خود دو نوع بوده است و گاهی به شکل منطقه ای و گاهی به صورت بین المللی بوده است. بعضی رُسل هستند که رُسل در یک محدوده معین و اقلیم خاص اند و بعضی نیز رسالت فراگیری داشته اند. این مقام همان مقام تبلیغ، مقام تربیت و انتقال مسائل به دیگران است.

سه. مقام امامت؛ شأن و منزلت سوم باعث می شود که پیامبر جنبه اجرایی و عملی پیدا کند که بنا بر آنچه که ما قبول داریم و در آیه شریفه و روایات نیز آمده است، مقام امامت مقامی بالاتری است که در انبیاء و بعد از مقام نبوت حاصل می شده است؛ و در آیه شریفه سوره البقرة آیه ۱۲۴ «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا

يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» خداوند متعال در مورد حضرت ابراهیم که مراحل نبوت و رسالت را گذارنده است در اواخر عمر ایشان می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا».

امامت؛ زعامت و رهبری و حد تصرف و نفوذ در دیگران و بحث مدیریتی و اجرایی و مسائلی از این قبیل است و وجوب اطاعتی است که دیگران از امام دارند. اینگونه نیست که شخص فقط رسول باشد و دیگران حرف او را بشنوند. البته تا جایی که حرف، حرف خداست باید اطاعت کند. ولی وقتی شخص به امامت رسید حق تشکیل حکومت دارد و با این مقام حق احکام حکومتی ولایی و امثال آن می‌آید که فراتر از احکامی است که در شرع به عنوان احکام اولی و ... آمده است.

چهار. مقام قضاوت؛ ممکن است بین مقام امامت و مقام رسالت قرار گیرد یعنی ممکن است کسی نبی و رسول باشد امام نباشد ولی حق قضاوت و داوری داشته باشد و قضاوت و داوری او را باید بپذیرند.

سؤال: زعامت همان امامت است؟

جواب: بله امامت است. زعامت؛ اصل و روح امامت است یعنی امام وظیفه دارد حکومت تشکیل دهد و حق دارد در امور اجتماعی دخالت کند و دیگران باید از او اطاعت کنند نه فقط در حدی که او مبلغ عن الله است بلکه از حیث اینکه خودش نیز تشریع می‌کند قانون جعل می‌کند. این مقام امامت است؛ و بین نبوت و رسالت عموم و خصوص مطلق است و بین امامت و نبوت یا رسالت این نیز باز عموم و خصوص من وجه است یعنی ما انبیاء و رسلی دارند که امام نیستند. البته امامت منحصر در اولوالعزم نیستند اما بسیاری از این انبیاء رسل و رسول و نبی هستند ولی امام نیستند. البته تعدادی نیز اوصیاء داریم که وارثان رسولان هستند.

سؤال: امام وظیفه تشکیل حکومت نداشتند؟ حتی اگر شرایطش نیز پیش بیاید؟

جواب استاد: خیر، چنین وظیفه‌ای و حقی نداشتند.

پس نبی و رسولی داریم که امام نیست و نبی و رسولی داریم که ماده اجتماع است و امام نیز است از این طرف دیگر امام داریم که نبی و رسول نیست که این امام و امامتی که از نبوت و رسالت جدا می‌شود خود دو قسم است:

یک. امامت و زعامتی است که جمع بین ولایت تکوینی و تشریعی است و همراه با عصمت است.

دو. ولایت و زعامتی داریم که جنبه تشریعی نیابتی دارد نه همراه با آن ولایت تکوینی و ذاتی که در ائمه وجود دارد؛ ولایت فقیه و ... نمونه این نوع امامت است.

بنابراین این دو نوع امامت از نبوت و رسالت جدا می‌شود، چه امامت و ولایت همراه با ولایت تکوینی و عصمت و به نحوی امامت ذاتی، چه امامت و ولایت تشریعی نیابتی. این‌ها نیز ماده افتراق است. دامنه اختیارات و حق تصرف و تدخّل این امام و امام به معنای ذاتی یا امام نیابی این نیز تابع دلیل است، نیابت و ولایت ائمه قطعاً تام و عام و کامل است و غیر از ائمه نیابتی می‌باشند. بین رسالت و نبوت و امامت یک رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد.

تسری وظیفه تربیتی انبیاء بر حاکم معصوم

حالا با توجه به این مقدماتی که ذکر شد، در بررسی دلیلی که بحث در مورد آن شروع شد و گفتیم وقتی به قرآن و روایات مراجعه کنیم می‌بینیم انبوهی از وظایف تربیتی و اخلاقی و معنوی و دینی بر دوش انبیاء و رسل گذاشته شده است و در بحث دوم سوال این بود که باتوجه به اینکه انبیاء و رسل مشمول ادله هستند، آیا می‌شود از نبوت و رسالت به امام و حکومت تسری کرد؟ حکومتی که امامت ذاتی معصوم باشد یا امامت نیابتی غیر معصوم باشد، اصلش می‌شود از نبوت و رسالت به امام تسری کرد؟ ابتداءً ممکن است بگوییم نمی‌شود، برای اینکه این مقامات، مقامات متفاوت و مختلفی بود ذکر شدن حکمی و وظیفه‌ای برای انبیاء و رسل مستلزم این نیست که شامل مقام امامت یا حاکمیت نیز شود. بعبارت دیگر چون عنوان متفاوت است پس از نمی‌توان سرایت داد.

یعنی ممکن است کسی بگوید که همه آنچه شما در قرآن و روایات از تکالیف و وظایف تربیتی و هدایت و ارشاد و تزکیه و تهذیب دیگران می‌بینید، این‌ها از باب مقام مبلغیت و رسالت و نبوت و امثال این‌هاست و اسراء این حکم و وظایف از نبی و رسول - همه انبیاء و رسل را البته شامل می‌شود - به امام چه امام ذاتی و چه امام نیابتی، تسری حکم از مصداقی به مصداق دیگر است که قیاس است و درست نیست.

اما ممکن است که این نظر و مطلب مورد مناقشه قرار گیرد و کسی پاسخ دهد که می‌توان در اینجا تنقیح مناط کرد بلکه می‌توان اولویت ذکر کرد. - تنقیح مناط بل الأولیة - و به دلیل فحوا می‌شود این حکم و وظایف را از نبی و رسول به امام جامعه و حاکم جامعه تسری داد. بعید نیست که این جواب را بپذیریم و بگوییم: فرض این است که می‌خواهیم این را از نبوت و رسالت به چه کسی تسری دهیم؟ به حاکم و ولی‌ای که حکومت ولایت او از ناحیه خداست.

عرض ما این است؛ امامت یک حاکمیت و ولایت الهی دارد که منتسب به خداست، - چه در قالب معصوم یا غیر معصوم - و این دامنه اختیارات حاکمیت و ولایت که به امام داده شده است در غیر از انبیاء اولوالعزم نیست. حال این مقام و موقعیتی که الهی است چیزی کمتر از آن نیست اگر در مقام نبوت خداوند وظایفی را در هدایت مردم، ارشاد مردم به او می‌سپارد به دلیل اعتمادی است که خدا به او کرده است و او را به این دلیل مامور کرده است که این احکام و امور را باید منتشر کنی و دیگران را به سمت آن‌ها دعوت کنی. حالا کسی که امامت از ناحیه خدا دارد - امامتش مستقیم باشد یا غیر مستقیم - قطعاً آن وظایفی که برای نبی یا رسول باشد برای امام نیز وجود دارد.

اگر کسی این را نپذیرد باید گفت که در ائمه معصومین این امر، اولویت و لا اقل الغای خصوصیت است؛ یعنی الغای خصوصیت می‌گوید چگونه ممکن است امام معصومی که مؤید من قبل الله بوده و آن وظایف و اختیارات را خدا به او داده است، وظایفی که یک نبی و رسول در تبیین احکام و معارف و هدایت و ارشاد مردم داشته است را نداشته باشد.

بنابراین عرض اول ما در پاسخ به نقد و اشکال مناقشه اول ما این است که تسری این وظایف و احکام به امام معصوم با الأولویة است و لا اقل من تنقیح المناط است.

وقتی مقام امامت را در روایات بررسی کنید، ملاحظه می‌کنید این مقام از ناحیه خدا است و ذات آن یک مقام معنوی و اثر گذار در هدایت و ارشاد دیگران است. آیا حال می‌توان گفت این مقام، وظایفی که در قرآن و روایات برای پیامبر گفته شده است را ندارد؟ بلکه بالأولویه أو بالمساواة القطعیة و تنقیح المناط وظایف و تکالیف به این‌ها تسری می‌کند و نیز در آن مقاماتی که برای انبیاء ذکر شده است؛ یعنی هر چه از فضایل و بزرگی و عظمتی که برای انبیاء و رسل ذکر شده برای امامان نیز وجود دارد جز آن در مورد امامان وحی وجود ندارد. البته ارتباط وجود دارد ولی با عنوان وحی باشد و شریعت بیاورد، دلیل قاطع داریم که این چنین نمی‌باشد.

بنابراین آنچنان که از قرآن و روایات استفاده می‌شود، مقام امامت، مقامی بزرگی است بطوریکه انسان مطمئن می‌شود که تمام آنچه از فضائل و عظمت برای انبیاء و رسل بوده، برای امام معصوم نیز هست؛ و به تبع آن نیز مطمئنیم با الأولویة أو بالتنقیح المناط به اینکه همه این وظایف و تکالیف نیز به او تسری می‌کند و بر دوش او قرار دارد او به عنوان حاکم و به عنوان امام و زعیم جامعه در قبال ارشاد و هدایت و تربیت دیگران وظیفه دارد؛ و اگر نگوییم بالأولویه لا اقل در حدی که انبیاء و رسل داشتند آن‌ها نیز دارند.

ما می‌گوییم که یقین داریم به اینکه تنها تفاوتی که این با آن‌ها دارد این است که وحی تشریع دین به آن نمی‌شود و الا ارتباط دارد و مقام امامت بالاتر از آن مقام است و عصمت نیز دارد فعلا در معصوم داریم می‌گوییم.

سوال شاگردان: آیا امکان دارد این وظایف مربوط انبیاء بدون در نظر گرفتن مقام امامتشون باشد؟

جواب استاد: بله. ولی ارشاد کنید هدایت کنید، ارشاد و هدایت که لازمه‌اش حکومت نیست مگر در زمان طاغوت یا الان که خیلی‌ها در اینجا و اونجا ارشاد و هدایت می‌کنند تربیت می‌کنند احکام می‌گویند لازمه‌اش حکومت نیست.

ما می‌گوییم که امام معصوم یک مقام الهی و معنوی دارد که این مقام اقتضاء می‌کند که آنچه که برای رسل و انبیاء وجود دارد برای او نیز باشد. کجای این اشکال دارد؟ ما فعلا امام را می‌گوییم تا ببینیم چه می‌شود، امام از حیثی که این مقامات بزرگ برایش قرار داده شده است، فرقی با انبیاء و رسل ندارد. اگر برتر نباشد کمتر نیست؛ و طبعاً نیز آن مقامات برای او ثابت است الا ما خرج بالدلیل و نیز آن وظایف و مسئولیت‌هایی که برای او گفته شده برای این نیز ثابت است.)

تسری وظیفه تربیتی انبیاء بر حاکم دینی غیر معصوم

اما آیا می‌توان وظیفه تربیتی انبیاء را به حاکم غیر معصوم تسری داد؟ در این مورد اشکال قویتر است و قطعاً اولویتی در اینجا مطرح نیست و معلوم نیست بتوان تنقیح مناط انجام داد. در این صورت دشواری بیشتری وجود دارد.

دو جواب به این اشکال داده می‌شود: یکی اینکه ما مستقیم نمی‌گوییم آن وظایف انبیاء را الغای خصوصیت می‌کنیم و به فقها و علما و امثال این‌ها تسری می‌دهیم بلکه اینجا دلیل ولایت فقیه و نیابت را به کار می‌گیریم و می‌گوییم: چون گفته شده این‌ها نایب‌اند و از قِبَل ایشان معصوم‌اند و حدی به آن‌ها داده شده است. در این صورت با ضمیمه کردن ادله ولایت فقیه از این آیات نیز استفاده می‌کنیم.

بنابراین وظایفی در حوزه تربیت برای انبیاء و رُسل تبیین شده است این وظایف را بالأولویه یا بالتنقیح المناط می‌آوریم و شامل ائمه معصومین علیهم السلام قرار می‌دهیم و بعد با توجه به نیابتی - نیابت عامه‌ی اونجوری باشد یا خاصه باشد - که به فقها و علما داده‌اند و ولایتی که به ایشان داده‌اند و آن جهاتی که به آن‌ها سپرده شده است نه فقط نیز به خاطر ولایتی که داده شده، بلکه علاوه بر آن به خاطر حق افتائی که به آن‌ها داده شده است، ارتکاز ما می‌گوید که می‌توان از آنجا به اینجا تسری کرد. به نظر می‌آید این راه حل، راه حل درستی است؛ یعنی اگر هیچ دلیل دیگری نداشته باشیم با کنار هم گذاشتن سه مقدمه زیر به نتیجه مطلوب خواهیم رسید؛

یک. آیات و روایاتی که اشاره به وظایف انبیاء دارند.

دو. امام معصوم همان جایگاه انبیاء را دارد و مقام و منزلت ایشان در روایات تبیین شده است.

سه. ادله امامت و نیابتی که امام معصوم به فقهاء داده است.

و نتیجه اینکه؛ وظایف تربیتی و هدایتگری و ارشاد که برای انبیاء و رسل وجود دارد برای حاکم غیر معصوم که نایب امام معصوم است و از کانال آن‌ها مشروعیت یافته است، نیز وجود دارد، الا ما خرج؛ مانند مقام عصمت و... چیزهایی که دلیل داریم که نیست وگرنه علی القاعده آن وظایف و چیزهایی که برای انبیاء گفته شده است برای این‌ها نیز وجود دارد.

بیان دیگر اینکه، ممکن است کسی از این فراتر نیز بگوید که اصلاً امامت را کنار می‌گذاریم، می‌گوییم علمای دین اصلاً کار به امامت و مقامات و... ندارند، کار به حکومت نیز نداریم بگوییم برای انبیای الهی یک وظایف و تکالیفی در قرآن تبیین و تشریع شده است علماء نیز مثل علمای بنی اسرائیل - احبار و رهبان - همان وظایف را داشتند و قرآن برای آن‌ها همین وظایف را قائل است و آن‌ها را خطاب می‌کند که چرا شما به این وظایف عمل نکرده‌اید؟ با کمک آنچه که در قرآن راجع به علما و احبار و رهبان آمده و اینکه برای آن‌ها وظایف تربیتی قرار داده است. به این ترتیب ذهن آماده می‌شود تا بدون بحث امامت و ولایت بگوییم حق و وظایفی که برای انبیاء بوده است در غیاب انبیاء بر عهده علما است.

(وظایف ارشاد و هدایتی که وجود دارد این حالا البته جنبه حکومتی ندارد جنبه نهاد عالم دین نهاد حوزه دارد ولی به هر حال اگر حاکمیت نیز از همین عالمان دین بود آن وقت از آن حیث این نیز شامل آن می‌شود این از این حیث حاکمیت نیست.

تو مقدمه نیز گفتم که بعضی از این ادله‌ای که ما می‌گوییم از حیث خاص حاکمیت است بعضی از حیث این است که عالم دین است. منتها عالم دین حالا حاکمیت که پیدا کرد طبعاً قدرت بیشتری دارد که باید اعمال کند. لذا حیثش فرق می‌کند ولی بالاخره شامل این حاکمیتی که از نهاد دینی برخاسته می‌شود.

گاهی سوال می‌شود: «چرا زمانی که در مورد وظایف مبلغین و حکومت بحث می‌کنید، شروع به بررسی آیات قرآن درباره انبیاء و وظایف آن‌ها می‌کنید؟ جواب این است که؛ جنبه فنی فقهی بحث را درست می‌کنیم؛ که این استدلال درستی است چرا؟ نتیجه بحث ما پاسخ به این است.

می‌گوییم وظایفی که برای انبیاء و رسل ذکر شده است، بالفحوی یا بالتنقیح المناط؛

یک. از دو حیث عالمیت معصومین علیهم السلام و از حیث حاکمیت ایشان، به معصومین سرایت می‌کند.

دو: به غیر معصومین از علما و حکامی که عالم‌اند نیز منتقل می‌شود. با دو بیان؛ یک. به واسطه ائمه به این‌ها منتقل می‌شود.

دو. می‌توان آیات و روایاتی که بیان‌کننده وظایف پیامبران هساند را مستقیماً می‌توان بر علما تطبیق داد. شاهدش نیز همان احبار و رهبان بنی اسرائیل یا ادیان سابق است.

بله، آنچه که حالا در اینجا وجود دارد این است که علی‌رغم همه این تقریرهایی که گفتیم این سرایت حکم انبیاء و رسل در وظایف تربیتی به ائمه معصومین و به علما و فقها، همه این‌ها باز از حیث همان عالمیت و دانائی ایشان وجود دارد نه از حیث حاکمیت. منتها چون همزمان حکومت نیز دارند این حکومت به آن‌ها یک اختیارات بیشتری می‌دهد و از هر چه در اختیار دارد باید برای انجام این وظایف استفاده کند.

عدم تسری وظیفه تربیتی انبیاء بر حاکم غیردینی

البته این نکته را قبول داریم که از حیث حاکمیت نیست از این دلیل از حیث حاکمیت نمی‌دانیم بلکه از حیث عالمیت و شأن هدایتگری که مبتنی بر علم و دانایی است می‌گوییم. منتهی حاکمیت نیز مؤید می‌شود که قدرت او را بیشتر کند. آن وقت با این بیان نکته دیگری که اینجا باید توجه داشته باشیم این است که این وظایف را نمی‌توانیم تسری دهیم به حاکمیتی که حاکمیت عالمان دین نیست و حاکمیتی شورایی است. ممکن است کسی آن را مشروع بداند. حاکمیت غیرمشروع که دیگر معلوم است، حاکمیت مشروع نیز اگر حیث عالمیت و فقاها و حلم و کمالات دینی نداشته باشد این وظایف به او تسری نمی‌کند.

کسی که قائل به امور حسبیه است و در امور حسبیه می‌گوید که عدول مؤمنین نیز کافی است یا کسی که می‌گوید که اصلاً در زمان غیبت ولایت، جعل نشده است و به خود مردم داده شده است. «أمرهم شوری بینهم» که در یک بیان مرحوم شهید صدر در دوره‌ای این را می‌فرمودند امرهم شوری بینهم، کسی که تدبیر زندگی را دارد انتخاب می‌کند دین نیز این را قبول کرده است البته باید احکام شریعت را رعایت کند آن حکومت نیز باید اسلامی باشد به معنایی که حاکمش ولی و عالم نیست اما قوانین و مقررات

و ضوابط باید دینی باشد. به آن معنا در یک درجه پایین تر دینی می شود ولی نمی توان از این ها برای وظایف تربیتی استفاده کرد. چون شأن آن را ندارد.

ما گفتیم که این قابل تسری به غیر انبیاء از ائمه و فقها و علما وجود دارد چه حاکم باشند چه نباشند و البته وقتی که حاکمیت پیدا می کنند به خاطر قدرتی که دارند این وظیفه منجز تر می شود؛ و نسبت به حکومتی که فقاهت و علم در آن نباشد علم دینی و فقاهت و این ها نباشد این دیگر تسری نمی شود داد.